مقید کردن [kənˈstrein] v محدود کردن

محدود کردن چیزی به معنای محدود کردن توسعه آن است.

→ جیم نمی تواند به ما بپیوندد زیرا با برنامه های قبلی مقید است.

انبار

depot [ˈdi: pou] n. انبار

دپو ایستگاه اتوبوس یا قطار است.

→ او منتظر شد مادرش به انبار برسد.

تقلید

شبیه سازی [ˈemjəleit] v

تقلید از مردم به معنای تقلید از آنها است زیرا آنها بسیار تحسین می شوند.

→ او به عنوان یک پسر کوچک همیشه سعی در تقلید از برادر بزرگ خود داشت.

انگشت اشاره

انگشت اشاره [ɔːfɔːrfiŋgər] n. انگشت اشاره

انگشت اشاره انگشت بین انگشت شست و انگشت میانی است.

→ او فریاد زد ، "آنجاست!" و با انگشت اشاره اش اشاره کرد.

دل و روده

guts [gʌts] n. دل و روده

روده ها کلیه اعضای داخل یک فرد یا حیوان هستند.

→ پزشک می تواند هر فرایندی که در روده فرد اتفاق می افتد را به شما بگوید.

ذاتی

ذاتی [inˈhiərənt] adj. ذاتی

وقتی چیزی ذاتی است ، آن یک قسمت طبیعی از چیز دیگری است.

→ عرق کردن یک عملکرد ذاتی بدن هنگام ورزش است.

ترساندن

ترساندن [inˈtimədeit] v ترساندن

ترساندن به معنای ترساندن دیگران است.

dad پدر من هر وقت دوستانم ملاقات می کنند ، آنها را می ترساند.

سرایدار

سرایدار [ˈdʒænətər] n. سرایدار

سرایدار شخصی است که تعمیرات را انجام می دهد و از یک ساختمان مراقبت می کند.

jan سرایدار مدرسه سفره خانه نامرتب را تمیز کرد.

مرطوب

مرطوب [mɔist] adj. مرطوب

وقتی چیزی مرطوب است ، کمی مرطوب است.

from شب گذشته هنوز زمین از باران مرطوب است.

جواب منفی

nope [noup] مشاوره جواب منفی

نه راهی غیررسمی برای گفتن "نه" است.

→ او از من پرسید که آیا من پولی دارم ، و من مجبور شدم بگویم ، "نه. "

تحریک کردن

prod [prɒd] v. تحریک کردن

تحریک به معنای هل دادن شخصی یا چیزی با انگشت یا اشیای نوک تیز است.

→ قلدر با انگشت من را در قفسه سینه فرو برد.

فدیه

ransom [ærænsəm] n. فدیه

دیه به منزله پولی است که برای رهایی فرد به آدم ربای پرداخت می شود.

→ وی شاهزاده را ربود و یک میلیون دلار به عنوان دیه خواستار شد.

مهار

restrain [risˈtrein] v مهار کردن

مهار کسی یا چیزی به معنای استفاده از قدرت بدنی برای جلوگیری از اوست.

→ مایک مانع رسیدن آلن به در شد.

بزاق

بزاق دهان [səˈlaivə] n. بزاق

بزاق مایع آبکی در دهان مردم است که به هضم غذا کمک می کند.

→ کودک نمی تواند بزاق را از دهانش بیرون نکشد.

تف انداختن

spit [spit] v تف

تف کردن به معنای مجبور کردن مایع از دهان فرد است.

→ از استخر بیرون آمد و آب را از دهانش تف کرد.

دوومیدانی

sprint [sprint] v. سرعت دویدن

دو سرعت یعنی دویدن خیلی سریع در مسافت کوتاه.

→ بچه ها نمی خواستند دیر به کلاس بروند ، بنابراین سرعت خود را به ایستگاه اتوبوس رساندند.

بدلکاری

stunt [stʌnt] n. بدلکاری

شیرین کاری کاری است که به منظور جلب توجه یا تبلیغات انجام می شود.

→ مرد به عنوان یک شیرین کاری تبلیغاتی از روی ماشین ها پرید.

بردبار

بردبار [ˈtɒlərənt] adj. بردبار

وقتی افراد مدارا داشته باشند ، مورد تأیید قرار می گیرند زیرا دیگران را می پذیرند.

leader رهبر مدارا تصور می کرد همه فارغ از نژاد برابر هستند.

خون آشام

vampire [ˈvæmpaiər] n. خون آشام

خون آشام یک هیولای خیالی است که در تابوت می خوابد و خون مردم را می مکد.

→ خون آشام به زن پنهانی کرد و گردن او را گاز گرفت.

خمیازه

yawn [jɔːn] v خمیازه

خمیازه کشیدن یعنی باز کردن دهان به طور کامل و نفس کشیدن در هوا.

→ کودک قبل از خواب شب خمیازه کشید و دستهایش را دراز کرد.

آدم ربایی

آن دختری بسیار ساکت بود و تقریباً از همه چیز ترس ذاتی داشت. بچه های مدرسه تمام وقت با او کلاهبرداری می کردند. آنها پشت در کمد خانه سرایدار مدرسه پنهان می شدند ، سپس برای ترساندن او بیرون می پریدند. یک بار ، پسری مانند خون آشام لباس پوشید و او را در خیابان تعقیب کرد. آن از ترس از اینكه از محدود كردنش متنفر باشد متنفر بود ، اما نمی دانست چگونه شجاع باشد.

او یک روز از مدرسه به خانه می رفت که شخصی پشت سر او آمد. قبل از اینکه او برگردد ، یک مرد قدرتمند او را گرفت. او نتوانست فریاد بزند زیرا دست بزرگی روی دهانش قرار گرفت. آن می دانست که این نمی تواند یک شیرین کاری دیگر توسط همکلاسی هایش باشد. مرد ترسناک دستها و پاهایش را مهار کرد و به خانه اش برد. آن را به صندلی بست. روده های او شروع به آزار و اذیت کرد چون خیلی ترسیده بود.

مرد با انگشت اشاره خود آن را تحریک کرد و گفت: "شما همین جا می مانید تا وقتی که از پدر و مادر شما باج بگیرم. پس من ثروتمند خواهم شد! " مرد کثیف وقتی صحبت می کرد تف می کرد. رشته ای از بزاق از لبهای مرطوبش آویزان بود. آن مرد ترسناک وحشت زده و مرعوب شد. اما او می دانست که باید به نوعی فرار کند.

سرانجام ، مرد خمیازه کشید. آنه بی صدا منتظر ماند تا خوابش ببرد. هنگام خواب او با احتیاط دست و پایش را تکان داد تا اینکه طناب ها شل شد. او از طناب ها لیز خورد و با احتیاط در را باز کرد. او با سرعت به انبار اتوبوس رفت و سوار اتوبوس ایستگاه پلیس شد. او به پلیس گفت که چه اتفاقی افتاده و آنها آدم رباینده را دستگیر کردند.

بچه های مدرسه تعجب کردند. آنها از او پرسیدند ، "آیا تو برای فرار خیلی ترس نداری؟"

او گفت ، "نه ، من می دانستم که باید شجاع باشم و از آنجا خارج شوم!"

بچه ها از آن به بعد با آن بسیار مدارا می کردند. آنها حتی تصمیم گرفتند که اگر هرگز در موقعیت سختی قرار بگیرند از شجاعت او تقلید کنند.